

نسخه‌های پیچیده شده در غرب نیست، بلکه نسخه‌هایی است که چه در درون و چه در هر جایی پیچیده شده‌اند، درد جامعه را دوا کند. آقای محببان روشن‌فکری دینی در ایران را در دو مرحله مورد تحلیل قرار می‌دهد: یکی در عرصه مفهومی است که به نظر ایشان خواسته یاناخواسته مفهوم روشن‌فکری در ایران مفهومی سیاسی شده است. در عرصه عمل هم یکی از نکاتی که وجود دارد این است که روشن‌فکری ما خیلی سیاسی شده است. به نظر نویسنده راه درست این است که روشن‌فکر زیر ساخت‌های فرهنگی و اجتماعی لازم را برای تحول سیاسی فراهم کند. در میان تحولات فرهنگی، تحولات اجتماعی و تحولات سیاسی، کم عمق‌ترین و زودگذرترین تحولات، تحولات سیاسی هستند و پرعمق‌ترین تحولات، تحولات فرهنگی است. وی در ادامه درباره مهم‌ترین وظیفه و شأن روشن‌فکر، به خصوص روشن‌فکر دینی می‌گویند: به گمان من روشن‌فکر دینی ما با تعریفی که من دارم نمی‌تواند خود را از دغدغه جامعه رها کند. روشن‌فکر تلاش می‌کند در حرکات خود یک مثلث را محقق کند، اعتدال، فردگرایی و کارآمدی، نبود اینها آفتی است که جامعه ما را مبتلا کرده است. از یک سو ما به افراط‌گرایی مبتلاییم که باعث می‌شود همیشه در نقطه صفر یا زیر صفر باشیم. از سوی دیگر می‌دانیم که عقل، راهنما و رسول باطنی انسان‌هاست، نمی‌توان به هیچ بهانه‌ای عقل را کنار نهاد. اما در جامعه ما عقل در برابر احساس‌گرایی و عدم محاسبه درست اوضاع قرار دارد. ما از یک طرف باید افراط‌گرایی را کنترل کنیم و در مقابل اعتدال را تقویت کنیم. از سوی دیگر عقل‌گرایی را در برابر گرایش به جهل و خرافات تقویت کنیم و در مرتبه سوم می‌بینیم که کارآمدی در جامعه ما بسیار پایین است. ما جز از راه فرهنگ‌سازی نمی‌توانیم کارآمدی را به بار آوریم و پیشرفت و ترقی ما در گرو همین است و روشن‌فکر دینی باید بر این محورها پافشاری کند.

گزارشگر: حسن کتلو

عرفان بدون خدا

مهدی فدایی مهربانی

خردادماه، ش ۲۰، آبان ۸۶



جریان‌های عرفانی ریشه در سنت دارند و یکی از قوی‌ترین حوزه‌های فکری بشری را تشکیل می‌دهند. از طرف دیگر این سنخ از تفکر شعوری، از ابتدای ظهور آن تا به امروز، به شدت در معرض خطر تحریف و ابتذال قرار داشته و دارد. ساحت مقدس عرفان توسط نوعی خردگریزی که در حیات بشر وجود داشته، مورد تعرض قرار گرفته است. مهم‌ترین مشخصه عرفان‌های پسامدرن، عدم پایبندی به مفهومی غایی در معرفت‌شناسی خود است. در واقع عدم وجود تفکر در این‌گونه عرفان‌ها یکی از ویژگی‌هایی است که آن را به پست

مدرنیسم گره می‌زند؛ به یک معنا عنصر خردگریزی در آن مستتر است و از این منظر به‌طور مشخص، راه خود را از عرفان اسلامی جدا می‌کند. در عرفان اسلامی برخلاف عرفان‌های پسامدرن، معرفت مهم‌ترین رکن عرفان است. عقل بشری با اتصال یافتن به عقل فعال می‌تواند نور حقیقت را شهود کند و خود را در وادی سلوک قرار دهد و عارف در حالت اتحاد با خداوند به عنوان مرکز معرفت، به حالت هوشیارانه‌ای می‌رسد که نقطه اوج معرفت است. پس عرفان اسلامی به دیده تساهل به عالم نگاه می‌کند؛ از طرفی چون همگی مظهر جمال اویند و از طرف دیگر، رعایت تساهل در شناخت بدین سبب است که شناخت مبتنی بر معرفت الله است و هیچ کس نمی‌تواند خدای را چنان‌که در ذات هست بشناسد. عرفان‌های پسامدرن نه پسامدرن‌اند و نه مدرن و نه سنتی بلکه معجونی از هر سه‌اند. از میان خصوصیات عرفان‌های پسامدرن، می‌توان به خصیصه اومانستی آنها اشاره کرد که معتقدند به نوعی شناخت و شهود فردی که هیچ ارتباطی با آیین و آداب الهی و مذهبی ندارد.

با این حال یکی از مهم‌ترین عوامل شکل‌گیری عرفان‌های جدید یا پسامدرن، رهایی شهروندان دربند دوران مدرن، از چنگال زندگی سرمایه داری است. یکی از نتایج صریح عرفان‌های پسامدرن، نهیلیسم فکری و پوچ‌گرایی معرفت‌شناختی است؛ زیرا عملاً خود را از هر گونه معنا می‌رهاند و اعتقاد به معنای باطنی امور را بیهوده در نظر می‌آورد، نکته‌ای که شدیداً مورد توجه عرفان اسلامی است. عرفان‌های پسامدرن نوعی طغیان علیه آسمانند و معتقدند بدون هیچ گونه شریعت و آیین الهی‌ای می‌توان به آرامش رسید. گذشته از این‌که جمع مفاهیم عرفان و پست مدرنیسم کاملاً بی‌مفهوم است، باید به این نکته نیز اشاره کرد که عرفان‌های پسامدرن هرگز در صدد ارائه یک گونه تفکر نیستند؛ بلکه بیش از این‌که یک نوع تفکر و اندیشه باشند، یک نوع ابزارند. عرفان‌های پسامدرن از قابلیت فوق‌العاده‌ای برای سازگاری با فرهنگ مدرن غربی برخوردار هستند و بیشتر رنج‌های زندگی مدرن را برای شهروند غربی قابل تحمل می‌کنند. انسان غربی در عرفان‌های پسامدرن نیز نمی‌تواند سرگستگی خود را درمان کند. در نتیجه عرفان‌های پسامدرن، نحله‌هایی تهی از معنا هستند که وجود آنها در یک جامعه، به معنای آفت معرفتی آن جامعه است؛ آفتی که آدمی را نسبت به همه چیز منفعل می‌کند و به او می‌قبولاند که در نهایت نابود خواهد شد. بنابراین امر اخلاقی اساساً معنی نخواهد داشت، زیرا امر اخلاقی به مثابه مفهومی باطنی و معناگرا، در دنیایی که فاقد هرگونه معنا و انتهاست، امری بیهوده است. در واقع چنین سنخی از تفکر تنها در جایی مجال بروز دارد که نوعی نسبیت بر فضای فکری آن حاکم باشد.